

تتمیم مقاله دانشمند شوروی آقای بولدیروف!

دو ماخذ خطی در شرح حال واصفی هروی*

آقای کهزاد! در شماره ۳۲ مجله شمار شرحی در احوال واصفی هروی از قلم دانشمند روسیه شوروی آقای بولدیروف خواندم، در سطور آتی میخوام یادداشتهای خود را در تتمیم احوال زندگی واصفی که از دو نسخه مهم و نادرالوجود خطی نقل افتاده، ذریعه مجله شما تقدیم دارم، تا سوالهای آن معاصر دانشمند را پاسخی باشد.

فاکولته ادبیات، عبدالحی حبیبی

زین الدین محمود^(۱) واصفی از شعرای نامدار هرات است، که اندر عصر خویش در محیط ادبی خراسان و ماوراء النهر شهرتی داشت و یکی از ستارگان تابان آسمان هرات در قرن دهم هجری شمرده می شود.

درینجا که من راجع به این نویسنده زبردست و شاعر توانای هرات چیزی می نویسم، لازم نیست که معلومات مندرج شماره ۳۲ را تکرار کنم، بنابراین مطالبی را می نویسم، که تتمه نوشته آقای بولدیروف شمرده می شود.

* مجله آریانا، سال سوم (۱۳۲۴ش) شماره دهم، ص ۱.

^(۱) در مقاله آقای بولدیروف جانی (محمد) و بعد از آن هم (محمود) آمده، ندانستم که غلط طبع است یا اشتباه نسخ. باستناد نمونه ادبیات تاجیک ص ۱۰۵ درینجا محمود ضبط شد.

معلوماتیکه در مقاله دانشمند موصوف فراهم آمده، اکثر آن مستند به نوشته های واصفی است، و از (بدایع الوقایع) خودش بر آورده شده، بنابراین شرح حال مستند و مؤثق شمرده می شود، ولی کسانیکه در طول قرن دهم راجع به واصفی چیزی نگاشته اند، از تحریرات اینها هم میتوان شهرت ادبی وی را استدلال نمود، زیرا تذکره نگاران نام وی و شاگردان وی را به نسکی و احترام یاد کرده اند.

۱/ مذكر احباب:

نخستین اثریکه ذکر واصفی را دران می یابیم، تذکره مذكر احباب تالیف سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری متخلص به نثاری^(۱) است، که درسال ۹۷۴هـ در بخارا تالیف شده و در تاریخ ادبیات و ادبیات وطن ما کتاب پس مهمی است و احوال و اشعار بسی از شعرای فارسی زبان مائه نهم و دهم را حاوی است. درین کتاب راجع به واصفی چنین نوشته است:

"املح الشعراء مولانا واصفی از شاعران مشهور و منشیان پرزور است، دبیران عطارد فطنت، سر بر خط انشایش میداشته اند، و عمال در همه حال او

^(۱) مذكر احباب نام تاریخی این کتاب است که نسخه های خطی آن خیلی نایاب و نادر است. نسخه موجوده متعلق است به بناغلی فاضل محترم هاشم شایق مشاور وزارت معارف، که باجارت شان درین مقاله ازان استفاده میکنم. نسخه موجوده از روی یک نسخه خطی معتبر کتابخانه برلین استنساخ شده و یک نسخه دیگر این کتاب هم در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال موجود است. ولی نسخه برلین خیلی ثقه است و از طرف یکی از ادبای هرات مولانا ویسی مشهور بکاتبی در ۹۸۳هـ در مجاورت حرم محترم بخط خوبی نوشته شده و در غایت صحت و کمال ثقت است. چون این کتاب از منابع مهم احوال و اشعار رجال ادبی وطن است، و بسی از شعرای گمنام را زنده میکند. بنابراین در خور تدقیق و مطالعه مفصل جداگانه است.

را مشتری بوده. بازار رعایتش را کاسد نمی گذاشته اند. طبع دقیقش جامع مجموع فضل و کمال و صانع مصنوع فکر و خیال بوده و در بحار نظم غوص عمی مینموده و در روالی متلالی معانی را میربوده. و تحصیل معما را به تکمیل رسانیده بوده. بنوعی که بی آنکه اسم مذکور باشد معماهای مشکل را در غایت تسهیل میکشوده. خدمت حافظ سلطان علی مفتی فرمودند، که خواجه عطار چهار معما با اسم با بادوست خواند، و مولانا واصفی همه را شگافت، بی آنکه اسم را ذکر کنند و این معما از جمله معمای مشهوره اوست:

هرگاه کنم نام خوشش را تکرار

گویم دو سه بار و باز گویم دو سه بار

هر گاه که دو را سه بار گویند (با بادو) حاصل می شود، و باز که (دو) را سه گویند، لفظ (ست) بحصول پیوسته با بادوست می شود.

گویند مولانا کاتبی چهار صد معنی خاص دارد، که زاده طبع اوست، و یکی از ان معانی خاص درین بیت او واقعست:

جان را صدای تیغ تو از رنج تن رهند

آواز آب زحمت پیمانه می برد

(در مجمع الفضلاء بجای زحمت پیمان، زحمت بیمار آمده و بصحت اقرب است). مولانا واصفی در تتبع این معنی پنج غزل گفته و بالماس فکرت درهای خاص سفته، اما بنا بر اقتصار مطالع آن غزلها نوشته شد.

گرفت تیغ تو بر حلق راه رفتن جان

ز آب تیز گذشتن نمیتوان آسان

چون بر سرست تیغز تو تنوان کیده آه
بایسد بزیر آه نفس داشتن نگاه

گفتی زتیغ من شود آخر جهان خراب
آری جهان خراب شود عاقبت زآب

از تن خاکی بر آرد گرد هر دم آه سرد
تیغ بر دار و به آب لطف خود کن دفع گرد

و این پنج غزل را خمسه متحیره نام نهاده، زیرا که اخل حسد از استماع آن متحیر شده اند و قصیده شتر حجره کاتبی را تتبع نموده و بر هر بیت عناصر اربعه را افزوده و این از جمله نوادر است و پیش از او کسی درین خیال نیفتاده:

مبند بر شتر باد خاک حجره تن
شتر در آب فناران و حجره آتش زن
برون زحجره خاکم چه سود یک شتر آب(؟)
به حجره صد شتر آتش زده است باد فتن(؟)
شتر زحجره رود همچو باد زآتش خشم
زبس کشد شتر از اب و خاک حجره محن^(۳)

بعد ازین نثاری نویسنده مذکر احباب قصیده خود را که باقتفای مولانا

^(۳) نسخه خطی مذکر احباب: ص ۱۴۳ عیناً.

واصفی بالتزام عناصر اربعه و شتر حجره گفته و صنایعی را که دران بکار برده نقل میکند، چون بشرح حال واصفی که مورد بحث ماست ربطی ندارد نگاشته نشد، در آخر آن گوید:

و مولانا واصفی مذکور مدح و ذمی بجهت مهر برداری گفته^(۴) چنانچه مستحسن شعر اوست:

نظم

هست در سلسله سلطانی مهر داری که ندارد ثانی
 چون کلامش بطرافت آمیخت ازدهانش گهر پیچد ریخت
 فخر آفاق بود زان شده فاش لطف و احسان وی از عین معاش
 هست او چیزی دگر در ره دین که نه بینی گره او را بجبین
 کرد اول اگر انگیز جفا آخر آماده شد از بهر وفا
 با من دلشده زار دژم خوب شد عاقبت از روی کرم^(۵)
 در هر بیتی دشنامی درج کرده، در بلده تاشکند مدفونست^(۶).

شرحیکه در بالا از مذکر احباب نثاری نقل افتاد میرساند که واصفی در عصر خود شهرت بسزائی داشت و علم و فضیلت وی در اقران و امثال مسلم

^(۴) نام این شخص را عینی در ادبیات تاجیک خواجه یوسف ملامتی و زیر کوچکونجی سلطان ابن ابوالخیر خان می نویسد (ص ۱۱۱).

^(۵) عینی این ابیات را ناقص نوشته و گفته "چون نسخه غلط بود، بنقل همین قدر اکتفا رفت" ولی در بیت اول عوض سلطانی، خاقانی، آمده و بیت سوم را چنین ضبط میکند:

"فخر آفاق بود زو شد فاش - مردمی و کرم و حسن معاش"

اما بیت ۵-۵ ندارد.

^(۶) نسخه خطی مذکر احباب: ص ۱۴۵.

بود. اما نثاری وی را ندیده و احوال وی را از حافظ سلطان علی مفتی سماع کرده است.

اما آنچه راجع به مدفن وی نثاری تصریح کرده "در بلده تاشکند مدفونست" احتمال آقای بولدیروف را به یقین میرساند که هم مرگ و هم گورش در آنجا بود. ولی تاریخ وفاتش مشکوک و در خور غو د تدقیق است که در سطور آینده گفته خواهد شد.

۲/ مجمع الفضلاء:

دومین کتابیکه ذکری از اشعار و احوال واصفی دارد تذکره مجمع الفضلاء است که از طرف محمد عارف المشهور به بقائی^(۷) بسال ۹۹۶هـ در راندگان بنام ابوالفتح سلطان اسفندریا ابن سلطان خسرو بن سلطان یارمحمد از ملوک جانیان آغاز و در هند بنام جلال الدین محمد اکبر گورگانی خاتمه یافته، و شرح حال و اشعار بسی از شعرای گمنام وطن را در بر دارد، و از غنایم آثاریست که میتوان درین راه از آن استفاده زیادی نمود.

اگر چه این کتاب از ماخذ مؤلفین خزانه عامره (ص ۶) و نگارستان سخن (ص ۱۶۰) تالیف صمصام الدوله عبدالرزاق در حدود ۱۱۹۰هـ بود و نسخه های آن پیش مؤلفین موصوف وجود داشت. ولی اکنون طوریکه از فهرستهای کتب خانه های معروف آسیا و اروپا معلوم میشود، نسخه ازین

^(۷) در نسخه مورد استفاده من که خیلی بدخط است این تخلص در دو جا لقائی خوانده میشود. ولی برخی از دانشمندان آنرا (بقائی) نوشته اند و به نوشته منتخب التواریخ بدایونی و خزانه عامره و نگارستان سخن استناد کرده اند. ولی شعرائی که بقائی تخلص دارند نیز زیادند و نمی توان به آسانی این تخلص را تشخیص کرد، بنابراین این موضوع نیز در خور کنجکاوی علیحده است.

کتاب ظاهراً در دست نیست. حتی هیرمن ایتی شرق شناس المانی که در تاریخ ادب فارسی اکثر تذکره‌ها را نامبرده و به آن رجوع کرده است ذکری از مجمع الفضلاء ندارد. و یکی از فضلاء معروف هند جناب پروفیسر محمدشفیع در مجله اورینتل کالج میگزین بابت (۱۹۲۷ع) شرحی درین باره نوشته بود. در سال (۱۹۴۳ع) این عاجز بمکتوبی ازیشان معلوماتی درباره وجود نسخه مجمع الفضلاء خواستم، بجواب من ذریعه نامه ۱۸ می ۱۹۴۳ع نگاشتند:

"مجمع الفضلاء را این مخلص ندیده در فروری و اگست ۱۹۲۷ فهرست تذکره‌های فارسی در اورینتل کالج میگزین شایع کرده بودم، جزوی ازان فهرست ترجمه ایست، از ایتی بقلم پروفیسور عبدالستار صدیقی و باقی تکمله آنست بسیار مفصل از مخلص، بذیل نمره ۹۳ ص ۵۲ مجمع الفضلاء مذکور است و نام مؤلفش ملابقائی قمی (از روی منتخب التواریخ بداونی ۳/ ۱۹۶) این کتاب از ماخذ خزانه عامره و نگارستان سخن (ص ۱۶۰ نسخه بهوپال) بود، غالباً در هند موجود است، اما در فهارس مرتبه نشانش نیافتم و تا حالی معلوم نشد، که کجا نسخه ازو یافته می شود".

ازین نوشته پروفیسور دانشمند بر می آید، که نسخ این کتاب خیلی نادر است، اما نسخه موجوده ما که در ملک دوست عزیز آقای بینوا معاون پنتو تولنه است، متأسفانه خیلی ناقص و بدخط است و باجارت آن محترم درین مقاله ازان استفاده میکنم. محمدعارف نویسنده مجمع الفضلاء درباره مولانا واصفی چنین مینویسد:

"مولانا واصفی تاکشندیست"^(۸)، در صغر سن از ولایت تاشکند بخراسان رفته و بافضلائی آن روزگار و حضرت مخدومی جامی قدس سره ملاقات کرده مشرف شده^(۹)، گویند روزی در ملازمت ایشان نشسته بود، که سخن از فضیلت شاعری در میان افتاده، یکی از فضلاء فرموده که صفی نیشاپوری^(۱۰) شاگرد فرید کاتب است. قصیده نظم کرده که در هر مصراع التزام داشته سنگ و سیم را رعایت کرده. در این ایام کسی پیدا می شود که در یکغزل تیغ و آب را دخل داده، هر بیت را مضمون عن راس (؟) خیال کند، یعنی از دایره خیال بیرون شمردند، و بعضی سهل انگاشتند، جمع^(۱۱) فاضلی که در ملازمت ایشان بودند، در خیال وی توجه نموده نتوانستند که یک بیت پسندیده در رشته نظم کشند. مولانا واصفی بعد از پنج روز پنج غزل نظم کرده آنرا خمسه متحیره نام نهاده، در ملازمت آنحضرت آورده بانواع نوازش و آفرین و تحسین از سایل همگنان ممتاز گردیده^(۱۲)، اما جناب مولانا واصفی در خطبه خمسه متحیره خود چنین نوشته: "که در تاریخ نهصد و

^(۸) چون آقای بولدیروف از بدایع الوقایع و نوشته خود واصفی تولد وی را در هرات بسال ۸۹۰هـ بر آورده اند، بنابراین این سخن محمدمعارف مستند بنظر نمی آید.

^(۹) چون حضرت جامی در سال ۸۹۸هـ از جهان رفته، اگر تولد واصفی را بقول آقای بولدیروف ۸۹۰هـ بشماریم پس ملاقات واصفی با مولانا جامی در سن هفت سالگی واقع میشود، و درین سن

ملاقات ادبی طفلی با شیخ بزرگواری مانند جامی مستبعد نیست؟

^(۱۰) در نسخه اصل (سعی) است ولی بلا شبهت سهو کاتب است. و باید صفی باشد، که از سادات نیشاپور بود. وز در باغ شمشاد تبریز و بعض اوقات در کرمان اقامت داشت، و بامر احتساب می پرداخت (شمس انجمن: ص ۲۶۵).

^(۱۱) در اصل: جمعی فاضلی.

^(۱۲) این حکایه بدلیلی که در حاشیه گذشته مذکور افتاد بحضور مولانا جامی مستبعد بنظر می آید، شرح آن در آخر مقاله خواهد آمد.

سیزده ۹۱۳ هـ بود، که در ملک خراسان در عهد سلطنت حضرت خاقان الاعظم مالک رقاب الامم محمد الشیبانی خان بعد از ادای سلوٰة خمسہ در صفہ مقصورہ جمعی از شعراء که چشم روزگار نظیر ایشان در آئینہ معانی ندیدہ بود امثال مولانا بنائی و خواجہ آصفی و محمد بدخشی و ریاضی و نوائی و امامی و ہلالی و اہلی و فضلی و غیرہم مجمعی ساختند، و سخن از شعر و شعراء در میان انداختند، سخن بجائی رسید کہ در وصف مولانا کاتبی زبان ستایش کشادہ فرمودند، کہ ابیات ویرا معانی خاصہٴ دل آویز و خیالات پسندیدہ بانگیز است. الحق این شیوہ ایست بسی مطبوع، و اسلوبیست بغایت مرغوب:

کاتبی سود بری گر بودت معنی خاص
خواجہ آنست کہ تاجزر بزر خود باشد
و از جملہٴ معانی خاص وی این بیت مذکور کردند:
جان را صدای تیغ تو از رنج تن رھاند
آواز آب زحمت بسـیـار می برد

با آب صاف انصاف رطب السان دادہ تیغ زبان آبدار را بگوهر ثنائیش کشادہ تحسین نمودند، و در اثنای این حکایات یکی از ان جماعت گفت: کہ آیا در مادہٴ آب و تیغ غزلی از مطلع تا مقطع کہ معانی خاص داشتہ باشد، توان گفت؟ و این مقدار در لالی آبدار بالماس فکر توان سفت؟ بعضی آنرا آسان داشتند، و بعضی از جملہٴ محالات شمردند و این فقیر حقیر را مطالبہٴ ایشان عجب نمودہ، روی در فکر این معانی آبدار آورده غواص وار در بحر فکرت غوط خورده این چند غزل آبدار در رشتہٴ معانی کشیدہ خمسہٴ متحیرہ

نام نهاده" (۱۳).

بعد ازین پنج غزل مذکور را محمدعارف می آورد و در پایان آن گوید:
 "مولانا را غلامی بوده بغایت خوش طبع، و پرخیال و سنجیده گوی و
 تیز فهم زیرکی نام، بعد از مراجعت خراسان که بتاشکند آمده ایبات وی
 چندانی شهرت نگرفته، روزی با زیرکی مشاورت کرده که می خواهم ایبات
 خود را در سرچارسوی شهر آویخته گذارم، تا هر کس که ببند مطالعه کند
 شاید که شهرت گیرد، در جواب زیرکی فرموده که اگر خود را همراه ایبات
 آویزند زودتر شهرت میکند. این سخن وی خوش آمده آزاد کرده و هم دران
 حدود بعد از اندک روز بمرض تب لرزه از عالم وداع کرده و کان ذلک فی
 شهر سنه احدی و ثلاثین و تسمائة^(۱۴). این بود عین دو متن خطی که راجع
 بشرح حال واصفی از دو نسخه قلمی نقل افتاد حالاً میروم که جواب برخی از
 پرسشهای آقای بولدیروف را بدهم:

نسخه بدایع الوقایع اکنون در دست نیست:

آقای بولدیروف از وجود این نسخه در وطن ما پرسیده اند، جای شک
 نیست که ارباب بصیرت از وجود چنین کتابی اطلاع داشتند، و مرحوم ملا
 محمد یعقوب ادیب فراهی که ملاقات شان باین عاجز تقریباً ۱۵ سال پیش در
 قندهار دست داده بود، نسخه آنرا بنام تذکره واصفی دیده و دو سه غزل از

^(۱۳) شاید از جمله (چنین نوشته) تا اینجا عین عبارات خطبه خمسّه متحیره نقل افتاد باشد.

^(۱۴) مجمع الفضلاء، نسخه خطی: ص ۷۱. درین جا تاریخ وفات واصفی (۹۳۱هـ) تصریح شده، ولی درین باره مرا شرح تنقیدی است، که در آخر مقاله خواهد آمد.

خمسۀ متحیره هم حفظ داشتند، و من ازان دانشمند مرحوم شنیده بودم. ولی علی العجالة چنین کتابی در دست نیست و شاید نسخ آن در زوایای فراموشی افتاده باشد.

تا جائی که معلومات در دست است در کتب خانه های معروف هند و ایران هم ظاهراً نسخه از آن معلوم نیست، و نه ارباب فضیلت ازان اطلاعی داده اند باز هم نمی توان گفت که قطعاً هیچ نسخه ازین کتاب موجود نباشد. چه ادیب مرحوم فراهی آنرا در داخل وطن ملاحظه کرده بود، ولی متأسفانه در اوقات حیات و ملاقات آن دانشور سخن سنج نه پرسیده بودم، که نسخه این کتاب کجاست؟ و در کجا بمطالعه شان رسیده؟

همین قدر که سماع کرده بودم بنو شتم (خدایش رحمت کناد) همچنین فاضل محترم هاشم شایق نسخ خطی این کتابرا دیده اند و حکایاتی ازان حفظ دارند.

نظری باقوال مذکوره:

در سطور گذشته راجع به واصفی از دو ماخذ خطی پاره از مقاصد را در تتمیم مکتوب آقای بولدیروف نگاشتم، چون برخی از نوشته های سابق الذکر با مطالب مکتوب آقای موصوف اختلاف دارد و اکنون نوبت آن رسیده که در نوشته های مذکور تدقیقی بعمل آید، بنابراین درین نگارش بقیه مطالب را که راجع بشرح احوال واصفی خواندنی و شنیدنی است می نویسم، و نکات قابل دقت آنرا شرح میدهم:

۱/ آقای بولدیروف تاریخ وفات واصفی را تخمیناً بعمر (۷۰) سالگی

در تاشکند می نویسد، و پایین حساب اگر واصفی (طوریکه آقای موصوف نوشته است) در سال ۸۹۰هـ تولد شده باشد، باید در سال ۹۶۰هـ از جهان گذشته باشد. حال آنکه مجمع الفضلاء (چنانچه در سطور گذشته گفته شد) تاریخ وفات او را (۹۳۱هـ) در تاشکند نوشته اس. طوریکه آقای بولدیروف تصریح میکند، در آخر فصل دوم بدایع الوقایع در سال ۹۳۰هـ وصول خود را بدربار سلطان محمد ازبک و غیره در تاشکند می نویسد، و این تصریح بانوشته مجمع الفضلاء تضادی ندارد، اما آنچه صدرالدین عینی در ادبیات تاجیک (ص ۱۱۲) می نویسد که در بدایع الوقایع مشهودات خود را تا (۹۴۰هـ) نوشته است، باتقریر محمدعارف موافقت ندارد.

چون تاریخ تولد و تا (۹۴۰هـ) زندگی وی مستند به نوشته های خود واصفی است بنابراین ما بر قول محمدعارف اعتماد کرده نمی توانیم، و شاید در نسخه خطی موجوده ستین را ثلاثین نوشته باشند، و وفات وی باید در ۹۶۱هـ باشد. اما در مدفن وی هر دو تذکره نگار ما یعنی نثاری و بقائی متفق اند که در تاشکند است و مرض موت وی را هم تب لرزه می نویسند.

۲/ داستان رسیدن واصفی بحضور مولانا جامی که محمدعارف آنرا نوشته معقول بنظر نمی آید، چه اگر واصفی در سال ۸۹۰هـ دنیا آمده باشد در وقت وفات حضرت جامی (۱۷ محرم ۸۹۸هـ) باید ۷ ساله بود، چون شمول طفل ۷ ساله عادتاً و قیاساً در مجالس ادبی فضلا و مخصوصاً در محفلیکه مانند علامه جامی شیخ و پیشوا و مقتدای عصر حاضر باشد معقول بنظر نمی آید بنابراین این داستان را هم نمیتوانیم عندالتدقیق باور کنیم. علاوه بران اشعار پخته و متین خمسه متحیره نباید زاده طبع طفل ۷ ساله باشد. در

حالیکه جمعی از فضلالی آن عصر نتوانسته باشند دران باره یک بیت پسندیده نظم کنند. بنابراین تاریخ نظم خمسه را همان ۹۱۳هـ که مجمع و خود بدایع و غیره روایت کرده اند و مقارن سال ۲۳ عمر واصفی است اصح و اقرب بصواب گفته میتوانیم و این سالی است که محمد شبیانی هرات را گرفته و لشکر وی تا به سیستان و قندهار تاخته بود.

طوریکه در اقتباس مجمع الفضلاء درسطور گذشته دیده شد. گویا محمدعارف خود خمسه متحیره را دیده بود، و در کتاب خود از خطبه همان کتاب سطری چند برداشته و اقتباس نموده است. بنابراین داستان دیگر وی در صورتیکه قول خود واصفی موجود باشد، بی سند و غیر موثوق اس و نباید بران اعتماد نمود.

۳/ رسیدن واصفی بحضور وزیر دانشمند و علم پرور امیر علی شیرنوائی شاید در آخر عمر امیر باشد. چه آقای بولدیروف درین وقع عمر واصفی را ۱۶ مینویسد. اگر تولد وی در سال ۸۹۰هـ باشد عمر شانزده سالگی وی مقارن می آید به (۹۰۶هـ) که همدرین سال آن امیر نامور (صبح یکشنبه ۱۲ جمادی الاخری) در هرات از جهان رفته^(۱۵) بنابراین شاید واصفی در سال آخر عمر امیر محضرش را درک کرده باشد.

زیرکی و معاصرین واصفی:

طوریکه محمدعارف از دیباجه خمسه متحیره واصفی نقل میکند این شاعر دانشمند در هرات با ادباء و فضلالی معاصر محشور بود که ازان جمله

(۱۵) حبیب السیر.

بنائی، آصفی، بدخشی، ریاضی، نوائی، امامی، هلالی، اهلی، فضلای، را خودش نام می برد که اغلب این شعراء در بین تذکره نگاران مشهور و نامهای آنها مضبوط است.

اما از جمله شاگردان وی یکنفر را باستناد قول محمدعارف میشناسیم که زیرکی است. چون نسخه مجمع الفضلاء نادر و کمیاب است بنابراین بد نخواهد بود که نوشته های محمدعارف را درباره این شاگرد واصفی درینجا نقل کنم:

مولانا زیرکی:

"اگر چه غلام مولانا واصفی بوده اما نازنینی است که در حدت طبع و سرعت فهم وی کس را سخن نیست. بعد از قید بندگی از ولایت تاکشند (به) بخارا رفته بکسب فضایل اشتغال نموده بجمع اکابر وقت آشنا شده دران (جا) بجوانی عنان اختیار از دست (داده) خود را بسبب ما یحتاج آن جوان که به بنده لازم شمرده فروشانیده است^(۱۶) و مدت دو سال همراه آن جوان که ویرا خریده بوده اوقات بسر می برده از احوالات خود هیچ ظاهر نکرده تا آنکه ویرا در امر پر محنت دهقانی انداخته چون وقد درو رسیده مامور بدرو کردن غلات بهاری شده در بدیهه این مطلع نظم کرده بخواجه خواند:

ای خواجه سخت کاری است درویدن بهاری

من خود زیاف—تادم سال دگر نکاری

^(۱۶) این جمله ها در نسخه اصل پریشان است، کلماتیکه در قوسین آمده حسب الضرورت اضافه شد.

چون معلوم خواجه شده که زیرکی از فضیلتی وقت بوده و از حقیقت احوال اطلاع یافته بلباس معذرت ملبس گردانیده، رخصت آزادی داده مخیر به بودن و نابودن بعد ازان مولانا زیرکی از ملک اورگنج مراجعت نموده خود را به بلخ افگند. سکونت گرفت. در هنگامی که شاهزاده عالی تبار میرزا ابراهیم بن سلیمان پادشاه بن خان میرزا^(۱۷) که نسب شریفش بصاحب قرانی امیر تیمور میرسد، و آن شاهزاده در قید پیرمحمد خان بن جانی بیگ سلطان در بلخ بوده، زیرکی رفته ملازمت کرده میرزا ازوی پرسیده که ملا آزادید یا بنده؟ فی الفور جواب داده که بنده ام. بصله این سخن روی پاک خود را باوی داده، عذر خواسته چون ازوی راه آورد طلب کرده این مطلع بخوانده:

زلف تو شام بیکسان روی تو مهم افروز شد

زانرو غریبان گشته اند هر جا که شب شد روز شد

چون خان کشورستان عبدالله خان بن سکندر خان بن جانی بیگ سلطان به تسخیر جهانگیری علم فتح و نصرت بر افراشته بلخ را محاصره کرده بود، از درون قلعه مولانا زیرکی بیرون آمده، قصیده بنام خان نظم کرده گذرانیده به مبلغ پانصد تنگه خانی سرافراز شده، و همان چند روز از جام فنا جرعه کشیده و کان ذلک فی شهور سنه اثنی و ثمانین و تسمائه^(۱۸).

باینطور زیرکی از شاگردان معروف و صافی بوده و بادب و شعر شهرتی

^(۱۷) این نام در کتب تاریخ (جان یا خان) هر دو ضبط شده، وی عم بابر و خاله زاده او بود. پسرش سلیمان و نواسه اش ابراهیم مدتها در بدخشان حکمرانی داشتند، ابراهیم در عصر محمداکبر باری از طرف پیرمحمد خان درس ال ۹۶۷ کشته گردید. وی شهزاده ادیب و فاضلی بود (وفائی) تخلص داشت (مذکر احباب).

^(۱۸) نسخه قلمی مجمع الفضلاء: ص ۷۲.

داشت و مانند استاد خویش بسا از نشیب و فراز ندگانی را دیده بود، وی در سال ۹۸۲هـ در بلخ زجهان رفته و شاید در همانجا مدفون باشد.

واقعه مزار حضرت جامی:

آقای بولدیروف درباره آتش زدن مزار حضرت مولانا جامی (در ۹۱۲هـ از طرف شاه اسماعیل صفوی) پرسیده اند، که آیا این واقعه طوریکه واصفی اظهار میکند درست است یا نه؟

باین پرسش آقای موصوف قرار ذیل پاسخ میدهم:

چون واصفی در حدود ۹۱۶هـ در هرات بوده و سلطه محمد شیبانی را بران شهر ذکر کرده، و خمسه متحیره خود را هم دران عهد ۹۱۳هـ درایام حکمرانی بادشاه موصوف سروده، بنابراین باید واقعه مذکوره از مشاهدات وی در هرات باشد.

میدانیم که قشون صفوی را بالشکر محمد شیبانی در طاهرآباد یکمنزلی مرو بتاریخ روز جمع ۲۶ شعبان ۹۱۶هـ مصاف عظیمی روی داده بود و در همین روز خود شیبانی خان هم سر خود را در جنگ نهاد^(۱۹) بنابراین در همین سال هرات هم در دست قشون صفوی بود و چون واصفی هم درین سال در هرات بوده^(۲۰) و دوران فتور آن شهر بزرگ را مشاهده کرده، لهذا قول وی را از همه مؤرخین دیگر که درین باره چیزی نوشته اند ثابت تر و اقرب بصحت باید دید.

^(۱۹) فرشته، میرخوند، لب التواریخ، ص ۲۵۲.

^(۲۰) فرار واصفی از هرات: ۹۱۸هـ است.

یکی از دانشمندان معاصر آقای علی اصغر حکمت در کتابی که بنام جامی نوشته و آخرترین و دقیق ترین تحقیقات را در شرح حیات جامی فراهم آورده این داستان را فقط بحواله کتاب (الشقایس النعمانیه طبع مصر ص ۲۹۴) می نویسد، و عین عبارات مؤلف شقایق چنین است: "و قيل لما توجهت طایفة الطاغية الاردیلية الى خراسان اخذه ابنه ميتاً قبره و دفنه فی ولاية اخرى، و لما تسلط علیه الطایفه المذكورة نبشوا قبره فلم يجدوه و احرقوا ما فی من الاخشاب"^(۲۱).

ازن روایت طاش کبری زاده (متوفی ۹۶۸هـ) مؤلف شقایق النعمانیه بر می آید که داستان نبش و احراق مزار مولانا جامی دران عصر باطراف و اکناف دور هم رسیده بود و طوریکه واصفی نوشته صحت داشته است.

آقای حکمت در کتاب جامی بعد از نقل این روایت طاشکبری زاده می نویسد: که این قصه در ماخذ و کتب پارسی بملاحظه شان نرسیده، ولی از قراین معلوم میشود که خالی از حقیقت نباشد^(۲۲). چون جناب شان در حین تحریر جامی نسخه بدایع الوقایع را در دست نداشته اند، بروایت شاقیق اکتفا کرده اند. والا سابق ترین و محکم ترین اسناد صحت این واقعه تاریخی همانا مشاهدات و نوشته واصفی است، که آقای بولدیروف ازان ذکری فرموده اند.

^(۲۱) جامی، علی اصغر حکمت: ص ۵۱.

^(۲۲) جامی: ص ۵۲.